



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۷/۱۰

س. ح. روغ

یک درنگ بر نوشته صدیق رهپو («ما، اسطوره و واقعیت»)

قسمت اول - بند اول

اخیراً صدیق رهپو با نشر نوشته «ما، اسطوره و واقعیت» در فیسبوک، یکبار دگر تلاش کرده است تا جوانان را با معلومات غلط منحرف بسازد.

با خود صدیق رهپو، کاری نداریم؛ و منظور ما کدام گونه بی اعتنایی به آغای رهپو نیست؛ اما نوشته «ما، اسطوره و واقعیت» رهپو، اجباراً، این وظیفه را در مقابل ما می گذارد که نادرستی های تعجب آور این نوشته برملا ساخته شوند؛ و جوانان از گزند گپ های مغرضانه وی حفاظت شوند. اینک بند به بند، به بررسی این نوشته می پردازیم.

بند اول در باب «بشر شناسی»

در آغاز آغای رهپو «بشر شناسی» را به عَرِّ قدوم خود مقدم می سازد؛ رهپو می نویسد:

«عصر و دور کهن سنگی Paleolithic

این اصطلاح به دوره یی به کار می رود که انسان خردمند Homo Sapiens از سنگ برایش افزار کار می سازد. این دوران از دو نیم میلیون سال پیش آغاز و تا ده هزار سال پیش از میلاد عیسا، را در بر می گیرد. انسان نندرتال Neanderthal ... از دیدگاه بشر شناسی علمی این اصطلاح به انسانی به کار می رود که دارای جثه نیرومند بوده است.... از این نگاه، تمام انسانان مربوطه به گروه قفقازی Caucasoid که در دوره یخچال های اول در اروپا، غرب و مرکز آسیا، زیست می کردند، وارد این دسته بندی می گردند. فرهنگ نوسنگی Neolithic که بر پایه رام کردن چارپایان، استوار بوده...»

معلوم نه شد که آغای رهپو را کی از کدام گوش گرفته، که وی بار نوشتن این چیز ها را بر دوش گرفته است؛ اصلاً آغای رهپو را به «بشر شناسی» چی غرض؟؟

نخست امروز ثابت است که ابزار سازی خاص نوع انسان نیست؛ و ابزار سازی تا سه و نیم میلیون سال عقب می

رود؛

سپس هوموساپینس نه اصلاً دو نیم میلیون سال سابقه دارد؛ و نه **هوموساپینس** با ابزار سازی تعریف می شود؛ تاریخ هوموساپینس را تا ۴۰۰ هزار سال پیش تخمین می کنند؛ امروز این نظر تدقیق شده است که هوموساپینس در ۳۰۰ هزار سال پیش در سرتاسر افریقا منتشر بوده است؛ شواهد حضور هوموساپینس ها در ۳۰۰ هزار سال قبل در حواشی مراکش کنونی تثبیت شدند؛ بهر حال نظر عمومی بر این است که بیرون آمدن انسان **هوموساپینس** از افریقا پیش تر از ۲۰۰ هزار سال عقب نمی رود؛

این "غلطی گک" ها، همه "خیر اس!" - قبول می کنیم که آغای رهپو هم دل داره و خواسته فیل و شتر بگوید -

بشر شناسی را که مرزا بنویسد "تینا ترنر" را "مادر ترزا" بنویسد!

و اما سوال غیر قابل اغماض این است که آغای رهپو این اصطلاح Caucasoides را از کجا کرده است؟؟ این خیلی عجیب، و حقیقتاً، تکان دهنده است. هیچگاهی، هیچ کسی که قلم بدست داشته است، چنین خطب کریمه نه کرده است!

مفهوم «کاوکازوئید Caucasoides»، اصلاً، یک مفهوم «بشر شناسی علمی» نیست. در آغاز قرن ۱۹ که هنوز بشر شناسی به مرحله «علم» ارتقا نیافته بود، فکر می شد که بشر نظر به اندازه های بدنی (مثلاً اندازه های قحف) از هم متمایز می شوند. این نظریه را انتروپولوژی فزیک و یا Anthropobiometrie می نامیدند. به پیروی از این نظر "جون فریدریش بلومینباخ" از ۱۷۷۹ به بعد در آثاری که نوشت، گفت که فقط انسان «سفید» دارای «اندازه های انسان» است؛ و سایر گروه های انسان ها با این انسان سفید پوست، صرفاً، «مشابهت» دارند؛

تثبیت بقایای انسان نیاندرتال در ۱۸۵۶م. در این نظریه چنین فهمیده شد که پس نیاندرتال ها نیای سفید پوستان بوده اند و این نیاندرتال ها گویا از حوالی قفقاز منشأ گرفته و به سوی شمال منتشر شده اند؛ چنین بود که در این مکتب در میان "قفقاز" و "نیاندرتال" و "سفید پوست" رابطه برقرار ساخته شد و مفهوم **Caucasoides** در کتابت آمد؛ «بقیه السیف» در سه گروه جای داده شدند:

Negroides

دومی

Mongoloides

سومی

Australoides

چارمی

و مطالعه مقایسوی این گروه های "مشابهان"، یعنی "غیر سفید پوستان"، بود که **بشر شناسی** یا **انتروپولوژی** نامیده شد. از این نظر انتروپولوژی نه تنها اساساً علم نه بود، بل یک نظریه تبعیضی و استعماری بود. به پیروی از همین نظر بود که در ۱۸۴۰ "رابرت ناکس" کتاب معروف «نژاد های بشر» را نوشت؛ و "سامویل جورج مورتن" امریکایی مفکوره مقایسه جمجمه ها برای تثبیت برتری "انسان سفید" را پایه گذاری کرد و «بشر شناسان (!)» به پیروی از وی به همه قاره ها می رفتند و از این گروه های اخیر «شکار» می کردند؛ و آنان را می کشتند، صرفاً به این منظور که جمجمه های شان را با جمجمه های «انسان» کاوکازوئید مقایسه کنند. اسناد و آرشیف و عکس هایی که از این جریان غیر قابل تصور در دست است، مایه سرافکندی انسان است. بعد "فرانسیس

گالتون" در ۱۸۸۳ نظریه بهبود سازی نژادی و یا «یوژنیک» را بنیاد گذاشت؛ و "کارلتون ستیونس کوون" این نظریه را پیش تر برد و در امریکا معمول ساخت.

بشر شناسی علمی در قرن بیستم با مقاومت شدید و عنودانه این نظریه ها و جریانات مواجه شد؛

هنوز تا ۱۹۶۰ در استرلیا «ابورجین Aborigines» های بومی را رسماً «حیوان» می پنداشتند؛ تادهه ۱۹۷۰ نظریه «قلمرو صفر» حاکم بود؛ این نظریه می گفت که پیش از زمان ورود سفید ها، یعنی پیش از ۱۷۸۸، استرلیا اصلاً به وسیله بشر مسکون نبوده است؛ فقط پس از سال ۱۹۹۰ تجدید نظر در این ادعا ها آغاز شد؛ پس از ۱۹۹۸، همه ساله، روز «معذرت می خواهیم!» دایر می شود؛ و فقط در ۲۰۰۸ صدراعظم استرلیا رسماً به مناسبت جنایت بر علیه ابورجین ها معذرت خواست؛ و فقط در ۲۰۱۳ پیشنهاد شد که ابورجین ها در قانون اساسی استرلیا به حیث مسکونین نخستین استرلیا به رسمیت شناخته شوند !!! و این پیشنهاد تا کنون نیز مصوب نه شده است !!! جالب این است که دو مفهوم «آرین» و «ایندو - ژرمانی»، از همین نظریه "کاوکازوید" منبعث و نتیجه گیری شده اند و آغای رهپو که در این بند «کاوکازوید» پاش می دهد، در بند پایانتتر، خودش، مرحوم کهزاد را از همین نظر متهم می سازد که به "پف بزرگ افسانه های آرین" پیوسته بود.

فقط پس از تثبیت گینوم انسانی در ۱۹۵۳، انسانشناسی به یک درک روشن از موضوع کار خود رسید؛ و EVA یا Evolutionary Antropologie کار بررسی متودیک نوع انسان را وارد مرحله نو ساخت.

با ملاحظه تمام این گذشته تأثر آور بود که "سیوانته پایی بو"، بنیاد گذار EVA، کتاب معروف خود را «نیاندرتال ها و ما» (۲۰۱۴) نام گذاشت.

آغای رهپو، بی خبر از این کوچ دردآلود انسان ها، ۲۰۰ سال عقب خیز زده است، و دوباره مفهوم کاوکازوید را به پیش کشیده است !!

سپس آغای رهپو می نویسد:

«فرهنگ نوسنگی Neolithic که بر پایه رام کردن چارپایان، استوار بوده...»

عنایت جناب صدیق رهپوی «طرزی» به چار پایان، خاصاً نوع دوستانه است؛

اما متأسفانه مفهوم «نیولیتیک» بر «پایه چارپایان» استوار نیست. و «رام کردن» را نیز انسان از چارپایان آغاز نه کرده است؛ انسان در گام نخست "زمین" را رام ساخته است.

«نیولیتیک یا نوسنگی» یک مفهوم برای تبیین تاریخ انسان است؛ در این تاریخ، از «دوره سنگ» سخن می رود؛

و «نو- سنگی» یکی از مراحل این دوره است؛ مفهوم «نو- سنگی» برای تعریف دوره یی در ابزار سازی پذیرفته شد که طی آن «صیقل» سنگ معمول شد.

همزمان، در تاریخ انسان، از «انقلاب» نوسنگی» سخن می رود؛ این انقلاب با مهار کردن آتش، پیدایی زمین مزروعی، زرع حبوبات، سکونت، کشف "منزل"، اهلی ساختن حیوانات مشخص می شود که به سوی پیدایی شهر ها و پیدایی دولت تکوین می یابد.

انقلاب نوسنگی به سوی دو انقلاب عظیم تاریخ انسان راه می گشاید: انقلاب زراعتی؛ و انقلاب شهری.

این انقلاب، «انقلاب نوسنگی» نامیده می شود، به این دلیل که کم و بیش با دوره نوسنگی همزمان آغاز شده است، حوالی ۱۱ هزار سال پیش.

عوامل پیدایی این انقلاب نیز چندین گانه بوده است؛ و ختم دورهٔ اخیر یخ، یکی از این عوامل شمرده می شود. پس مفهوم «نوسنگی» با مفهوم «انقلاب نوسنگی» مرادف نیست.

ادامه دارد

